

موجب جمال و کمال صفت ذاتی اوست و از امر او بوجوب حلالیت
آدم علی صورت بر صورت خود آفریده است و خلقت صفات
خوش پوشش یافته سبب امر و در میل خود طریقی و جمال
شعوه اصل او باشد و انجا باطن بفضل و کمال است حسی
او در مرتبه از مراتب وجود که در احدی جمالی بنظر شد
او در ایدل در آن بنده و در شغل تعلق بدان پیوندد
رباعی که در مویس رو گوایم که در حرم زلف مشکبویم
القصه هر چه رنگبوی بایم بی جمال ز شوق تو در او آمدم
لامعه شکست که تفاوت درجات جمال بقدر تفاوت
طبقات حیوان تو اند بود هر چند محسوس را مایه حسن
و جمال و بهجت از چند مرتبه طاعت پایه بهجت بلندتر
و اعلا درجات آن حجت ذات است که مطلق است
و تعلیم و انجذاب و تشنگی محبوب بر حق و مطلوب مطلق
در باطن پدید آید و چنان از خودش استاند که کجانی
و توانا در دفع و رفع اشغالی نماند نه نفسی سبی تواند که

که و نه نیز مطلع دوست میدارد اما نه میداند که چو خواهر
در خود کشف مسامحه میکند اندک از کجاست تا کجی **رباعی** شیرین
بسه اسبند که امیر با تو کار عجب افتاد مرا عجب منی لیلی
ندانم ز چه رو مشغوف تو ام یک ندانم که چرا عسالت
صحت این آن است که صفات مقابله محبوب چون وعده
و وعید و تقرب و تبعد و اغزار و ازلال و هدایت
و مهتال بر محبت یکسان شود و کشید مراتب آنقدر
نفوس تدر و جمال چون چند حلاوت حکام و صفات
لطف و جمال بروی همان که در **رباعی** خویش تو شکل نیال
هم خوشش با عشق تو جان خرد و دل چمنش خواجهای
تو کوش خود بر چشم بهت از تو صفات منتقال همه
خوشش **رباعی** که نور دیده کربان منی و روانه نه
سینه بر میان منی بهر تو قدم بر سر عالم علم زده ام
باز که ز سر تا بدم جان منی **لامعه** محبت خفته است
بین امعنا بین و حکم غلبه باه الای و بر پایه الامتباروس

خوش

ز تو خوش خرم از تو خوش دل

در سخن